



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ اسفند ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و نهم

مصادف با: ۹ ربیع الثانی ۱۴۳۴

موضوع جزئی: خاتمه بحث عدالت

جلسه: ۷۶

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث پیرامون ادله دال بر اعتبار مرتبه کامل تری از عدالت در قاضی و مفتی بود؛ دو دلیل ذکر شد که دلیل اول مورد بررسی قرار گرفت و پنج اشکال به این دلیل وارد کردیم.

بررسی مؤید:

در ذیل دلیل اول روایتی از امیرالمؤمنین (ع) به عنوان مؤید ذکر شده بود که امیرالمؤمنین (ع) به شریح قاضی فرمودند: «يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ» بر جایگاهی تکیه زده‌ای که از دو حال خارج نیست یا نبی و وصی نبی بر این مسند تکیه می‌زند یا یک انسان شقی. مستدل به این روایت به عنوان مؤید استناد کرد و وجه تأیید به این روایت این بود که اگر این جایگاه به این اندازه مهم است که یا نبی و یا وصی نبی باید بر آن تکیه بزند و اگر هر کس دیگری تکیه بزند او از اشیاء است این معنایش این است نبی و وصی نبی یا کسانی که تناسب و سنخیت و نیابت از اینها دارند اینها باید تکیه بزنند؛ این اقتضاء می‌کند شخصی که به عنوان قاضی قضاوت می‌کند باید از ملکات اخلاقی برخوردار باشد و از رذائل اخلاقی دور باشد و به صرف اینکه از حرام اجتناب کند کافی نیست.

به نظر ما این مؤید هم تمام نیست چون درست است که مستفاد از این روایت اهمیت این جایگاه است یعنی بر طبق این روایت این جایگاه آن قدر مهم است که یا نبی یا وصی او باید به این مسند تکیه بزند و چنانچه کسی غیر از نبی یا وصی نبی باشد او به جهت اینکه غصب این جایگاه را کرده، شقی محسوب می‌شود؛ ولی شقاوت شخص تکیه زننده بر این جایگاه صرفاً از این جهت است که غاصب این جایگاه است و غصباً بر این مسند تکیه زده است. اصطلاح قضاوت جور که در روایات هم وارد شده نه یعنی قضاوت ستمگر به این معنی که یک قاضی مؤمن ولو منسوب از طرف ائمه که ظلم می‌کند؛ اصطلاح قضاوت جور یعنی قضاتی که غاصبانه در این جایگاه قرار گرفتند و منسوب از طرف امام عادل نیستند بلکه منسوب از طرف کسانی هستند که غاصبانه بر مردم خلافت و حکومت می‌کنند لذا اهمیت این جایگاه در این روایت در برابر غاصبان این جایگاه است.

حال اگر فرض کنید کسی به اذن خاص امام یا به نصب خاص امام یا به اذن و نصب عام امام بر این مسند قرار گیرد، این دیگر هیچ مشکلی در قضاوت او نیست و از اشیاء محسوب نمی‌شود. ما از ادله استفاده می‌کنیم فقیه جامع الشرائط مأذون است و منسوب از طرف امام و ولی خدا ولو به نصب عام؛ اگر منسوب بود دیگر به عنوان شقی به او نگاه نمی‌شود. حال یکی

از شرائط این فقیه جامع الشرائط عدالت است. فقیه جامع الشرائط معنایش معلوم است (کسی که عالم، فقیه، اهل استنباط، اهل ورع و اهل عدالت است) و این کفایت می‌کند برای اینکه بگوییم جزء اشقیاء نیست. لذا این روایت مؤید اعتبار معنای خاصی از عدالت در قاضی یا مفتی نیست و فقط می‌خواهد بگوید قضاوت دو دسته هستند: یا حق قضاوت دارند یا ندارند کسانی حق قضاوت دارند که از طرف ما باشند و کسانی حق ندارند که از طرف ما نباشند و دیگر اصلاً بحث سنخیت و تناسب و معنای خاصی از عدالت و واجد بودن اوصاف و ملکات مطرح نیست. پس امام(ع) فقط از این موضع بیان می‌کند: اینکه از طرف ما مأذون باشند یا نباشند حال اینکه چه کسی مأذون است و آن کسی که مأذون و منصوب است چه شرایطی باید داشته باشد دیگر این روایت ناظر به آن نیست.

بررسی دلیل دوم:

عرض کردیم دلیل دوم روایات هستند گفته شد به دو طایفه روایت استدلال شده که عدالت معتبر در قاضی و مفتی اخص از عدالت معتبر در امام جماعت و شاهد است.

بررسی روایت اول:

طایفه اول که از آن یک روایت نقل شده روایت امام سجاد(ع) بود؛ مضمون روایت این بود که: فقط به کسانی می‌توان رجوع و تمسک و اقتداء نمود که هوای خود را تابع امر خدا قرار داده‌اند، کسانی که قوای آنها در جهت رضای خدا بذل شده است. واضح است این معنی از عدالت مصطلح، اخص است در عدالت مصطلح صرف اجتناب از گناه کبیره و اتیان به واجب که ناشی از ملکه نفسانیه باشد، کافی است. طریق به آن حقیقت هم حسن ظاهر است اما اینکه امام فرمودند فریب نخورید این در واقع دلیل بر نفی طریقت حسن ظاهر است پس مستفاد از این روایت این است که حسن ظاهر کافی نیست و باید تفتیش کرد و به علماء ابرار رجوع کرد اما در مورد عدالت مصطلح رسماً گفته شده که جستجو و تفتیش لازم نیست و حسن ظاهر کافی می‌باشد؛ معلوم می‌شود این دو مرتبه متفاوت است و عدالت معتبر در قاضی و مفتی دایره‌اش تنگ‌تر است از عدالت معتبر در امامت جماعت و شاهد. لکن این روایت اگرچه به حسب ظاهر مطلق است لکن با توجه به اینکه قضاوت و افتاء از شئون ائمه معصومین(ع) است و دیگران نیابت دارند به خلاف امام جماعت و شاهد که مسئله نیابت در آنها مطرح نیست و همچنین با توجه به نیاز مردم و ابتلاء مردم به نماز جماعت و شهادت شاهدین، لذا برای اینکه این دو مسئله منعطل نشود و باب جماعت و شهادت بسته نشود، گفته شد این معنی از عدالت فقط در قاضی و مفتی معتبر است یعنی در مورد این دو حسن ظاهر کافی نیست اما در مورد دو نفر دیگر حسن ظاهر کافی می‌باشد لذا عدالت در این دو اخص است. این محصل مضمون و مفاد روایت است؛ اما به نظر ما این استدلال نیز مبتلا به اشکال است:

اشکال اول:

با ملاحظه مجموع روایت و سیاق حدیث به نظر می‌رسد امام(ع) در مقام بیان شرایط امامت و ریاست و زعامت جامعه مسلمین می‌باشند نه خصوص قضاوت و افتاء مخصوصاً با توجه به اینکه در مقابل کسانی این مطلب بیان شده که غاصبانه بر این مسند تکیه زده بودند آنها کسانی بودند که مصداق روشن این بیانات بودند و به خاطر دنیا و ریاست آن مقابل حق می‌ایستادند و حق را کتمان می‌کردند؛ برخی از عالمان آنها لباس زهد بر تن کرده بودند و به خاطر ریاست خودشان را از نعم

الهی و مباحات محروم کرده بودند اما در عین حال نسبت به امور دین بی مبالا بودند. اینکه امام (ع) می‌فرماید: ذلت در پناه حق را بر عزت در پناه باطل ترجیح دهد دقیقاً متوجه آنهایی بود که در آن دوران از ائمه روی گردان شده بودند و حق ائمه را نادیده گرفته بودند و به خاطر دنیا و ریاست حق را کتمان می‌کردند و عزت خودشان را در این می‌دیدند که در سایه حاکمان غاصب زندگی کنند. بسیاری از اتفاقات در آن دوران معلول این جنبه بود و ریشه‌های عقیدتی نداشت و می‌دانستند که حق اهل بیت را غصب کرده‌اند ولی لذت‌های دنیا و حب ریاست و قدرت موجب کتمان حق می‌شد.

بهر حال آنچه از این روایت بدست می‌آید آن است که امام مشخصات حاکم و زعیم و کسی که محل رجوع عامه مردم است را بیان می‌کنند. قضاوت و افتاء ممکن است در مواضعی مقارن با حاکمیت و زعامت شود ولی لزوماً هر قضاوت و افتائی متحد با حاکمیت نیست. پس این روایت اصلاً ناظر به مسئله حاکمیت و زعامت است.

اشکال دوم:

مستدل با استناد به این روایت ادعا کرده چون در بین علماء کسانی هستند که دارای این صفات مذموم و رذائل اخلاقی می‌باشند و در عین حال هم عالمان حقیقی و علمای ابرار و هم این عالمان به حسب ظاهر در خضوع و خشوع و اتصاف به علوم و پرهیز از حرام اشتراک دارند و سره و ناسره مخلوط هستند لذا نمی‌شود به ظاهر آنها اکتفاء کرد بلکه باید در حال آنها دقت شود تا این علماء از یکدیگر تمییز داده شوند تا هر کسی نتواند قاضی و مفتی شود. این ادعا هم به نظر ما تمام نیست چون:

اولاً: اتصاف واقعی به ملکات و فضائل اخلاقی چیزی نیست که حتی با دقت و تأمل و جستجو هم معلوم شود ممکن است تا حدودی روشن شود اما واقعاً اینکه این عالمان در زوایای پنهان فکر و ذهن و روحشان به این اوصاف متصف هستند یا نه، این را به حسب واقع به غیر از خداوند کسی نمی‌داند. ممکن است به حسب ظاهر کسی اهل اجتناب از حرام و اهل زهد باشد ولی زوایای پنهان روحی او چگونه معلوم شود؟ این مطلب با وجود دقت هم قابل کشف نیست. بله نهایت‌اش این است که نسبت به اینها باید یک عمقی در معنای حسن ظاهر ایجاد کنیم و همین مقدار که او را در نماز جماعت ببینیم نباید کافی باشد پس در این صورت به یک معنی حسن ظاهر را دقیق‌تر کردیم لازمه‌ی آن این نیست که حقیقت عدالت غیر از معنای مصطلح باشد؛ حسن ظاهر برای احراز عدالت در امام جماعت و شاهد کافی است. همین که ببینیم در جماعات حاضر می‌شود و کبیره‌ای از او سر نمی‌زند، کفایت می‌کند و این کاشف از ملکه نفسانیه است.

ثانیاً: ممکن است کسی بگوید چون مسئله قضاوت و امامت جماعت مهم است این مقدار کافی نیست یعنی همین مقدار که ببینیم کسی در جماعت حاضر می‌شود و کبیره‌ای هم از او دیده نشود و فقیه هم هست بتوان به او برای فتوا رجوع کرد یا برای قضاوت، به این راحتی نیست و باید دقت بیشتری کرد یعنی حسن ظاهر را به معنای معروف کافی ندانیم و بگوییم باید دقت و تفتیش کنیم.

حال سؤال ما این است که آیا لازمه‌ی دقت بیشتر در طریق کشف عدالت این است که حقیقت عدالت چیز دیگری است؟ نهایتش این است که اینجا در طریق سخت‌گیری بیشتری شده است مگر مستدل نگفت باید در احوال عملاء دقت کرد؟ مگر مستدل نگفت طبق این روایت اکتفاء به حسن ظاهر در این حد جایز نیست؟ می‌گوییم سلمنا که مفاد روایت این است که حسن ظاهر کافی نیست و باید بیشتر دقت کرد یعنی به نوعی طریق را جدی‌تر و سخت‌تر بگیریم؛ آیا لازمه‌اش این است که

عدالت در یک مرتبه بالاتری در قاضی و مفتی معتبر است؟ بین سخت گیری در طریق کشف عدالت و بین اخص بودن دایره معنای عدالت هیچ ملازمه‌ای نیست نهایت چیزی که این روایت دلالت می‌کند طبق گفته مستدل این است که باید در طریق کشف عدالت بیشتر دقت کرد. باید دقت کرد که همان ملکه نفسانیه احراز شود. اگر امر به دقت و جستجو شد و صرف حسن ظاهر کافی دانسته نشده معنایش این است که عدالت در مرتبه بالاتری در قاضی و مفتی معتبر است؟ این استفاده نمی‌شود.

سؤال: چرا باید دقت شود؟ چرا در امام جماعت این دقت لازم نیست؟

پاسخ: چون کارش مهم تر است و می‌خواهد درباره مال و جان و ناموس مردم حکم کند. به عبارت دیگر عدالت در هر دو به یک معنی است یعنی همان ملکه نفسانیه است که ملازم با تقوی است. لکن فرق آنها در این است که در مورد امام جماعت طبق صحیحه ابن ابی یعفور حسن ظاهر کافی است و جستجو تفتیش لازم نیست ولی طبق این روایت حسن ظاهر کافی نیست و جستجو و دقت لازم است و ما این لزوم دقت و جستجو برای آن است که این ملکه واقعاً احراز شود ولی این سخت گیری دلیل بر این نیست که خود عدالت یک مرتبه بالاتری است.

بحث جلسه آینده: چند اشکال دیگر هم اینجا وجود دارد که انشاء الله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

تذکر اخلاقی: فقیه واقعی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «ألا أخبركم بالفقيه حق الفقيه من لم يرخص الناس في معاصي الله و لم يقنطهم من رحمة الله و لم يؤمنهم من مكر الله و لم يدع القرآن رغبة عنه إلى ما سواه الحديث.»^۱

حضرت علی (ع) می‌فرماید: فقیه واقعی کسی است که به مردم ترخیص در ارتکاب معصیت ندهد؛ در مقام فتوی دادن این خیلی مهم است اینکه اجازه ندهد معنایش این نیست که بگوید ای مردم از امروز حرام‌ها را مرتکب شوید بلکه معنایش این است که با اینکه واقعاً خودش می‌داند این عمل حرام است ولی فتوا به جواز می‌دهد حال ممکن است انگیزه‌هایی هم داشته باشد از جمله اقبال و تشویق و تکریم عده‌ای. همچنین مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند؛ آن قدر از عذاب خدا و جهنم نگوید و راه را برای بازگشت به خدا ببندد تا مردم از رحمت خدا مأیوس شوند و همچنین مردم را از مکر خدا ایمن نکند یعنی خیال مردم را از مکر الهی راحت نکند (خدا مکر دارد با اهل مکر و به آنها بگوید که خداوند در کمین شماست) و قرآن را رها نکند به سوی چیز دیگر برود یعنی ترویج کند چیزی را که موجب روی گردانی از قرآن شود.

قرآن خیلی مهم است؛ در بین ما طلبه‌ها به چه میزان اهتمام به قرآن وجود دارد؟ این مقدار که اهتمام به مفاتیح می‌دهیم اهتمام به قرآن می‌دهیم؟ این مسئله‌ای است که بین ما شیعیان به وجود آمده است متأسفانه؛ عمدتاً انس ما با مفاتیح بیش از انس ما با قرآن است که این قطعاً روش و کار صحیحی نیست. قرائت قرآن، فهم قرآن و انس با قرآن این چیزی است که حتماً باید به آن توجه کرد. حال اگر فقیه رفتاری انجام دهد که باعث شود از قرآن روی گردان شود به غیر قرآن روی بیاورد و دیگران را به این سمت ببرد؛ فقیه واقعی کسی است که این امور را رعایت کند. خداوند انشاء الله ما را در این مسیر قرار بدهد.

«والحمد لله رب العالمین»